

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده تقیه

تاریخ: ۷ آذر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: بررسی اشکالات مشروعیت تقیه - اشکال اول و دوم

مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۴۰

جلسه: ۱۵

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

نتیجه بحث درباره ادله مشروعیت تقیه این است که بطور کلی مشروعیت تقیه با این ادله قابل اثبات است و عمومیت و شمول این ادله نسبت به جهات چهارگانه قابل استفاده است.

همانطور که قبلاً هم گفتیم تنها چیزی که ممکن است یک مقدار باعث این شائبه شود که تقیه بخصوص درباره مخالفین است و شامل غیر مخالفین از هم کیشان و کسانی که هم عقیده هستند، نمی شود این است که در روایات غالباً پیرامون این قسم از تقیه سخن گفته شده و چه بسا کاربرد این تقیه در آن ایام بیشتر بوده، ولی همانطور که عرض کردیم مقتضای ادله، اختصاص جواز و مشروعیت تقیه به خصوص مخالفین نیست، بلکه مشروعیت تقیه با اقسام چهارگانه و نیز از حیث متقی، از حیث متقی منه، از حیث متقی فیه هم قابل استفاده است.

سوال:

استاد: سیره متشرعه می تواند، ولی اگر سیره متشرعه بما هم عقلاً مقصود باشد که بر می گردد به همان سیره عقلائی؛ اگر سیره متشرعه بما هم متشرعه باشد، این باید در همه اعصار و زمانها بررسی شود. لذا سیره متشرعه هم می تواند بعنوان یک دلیل ذکر شود، بشرط اینکه صغری احراز شود و اتصالش به زمان معصوم ثابت گردد.

بررسی اشکالات مشروعیت تقیه

علی ای حال آنچه که در این مجال لازم است مختصری درباره آن بحث کنیم، شبهات و اشکالاتی است که پیرامون تقیه مطرح شده است. چون از گذشته هم از ناحیه مخالفین و هم از ناحیه برخی فرق شیعه و حتی برخی از شیعیان اثنی عشریه، شبهاتی راجع به تقیه مطرح شده است. اگر بخواهیم مجموع این اشکالات و شبهات را بیان کنیم، زیاد است. این شبهات در کتب مخالفین از فخر رازی و ابن تیمیه گرفته تا متأخرین یعنی برخی از نویسندگان وهابی مسلک و سلفی مذهب و دیگران، مطرح شده، برخی شبهات حتی در بین شیعه ها مطرح است؛ اما آنچه که مهم است رؤس این اشکالات است که اهمیت بیشتری دارد. مجموعاً از بین اشکالاتی که در این مقام مطرح شده، پنج اشکال به نظر می رسد مهم تر از بقیه است.

اشکال اول: تقیه مصداق دروغ

اشکال اول این است که تقیه در واقع نوعی کذب است و از آنجا که کذب، قبیح و نزد خداوند مذموم است، پس نمی‌تواند بعنوان یک روش در مقام تشریح و در مقام عمل مورد استفاده قرار گیرد. این بیان می‌تواند در قالب یک صغری و کبری و قیاس قرار داده شود به این صورت که:

تقیه مصداق کذب است، کذب قبیح است، نتیجه این است که تقیه قبیح است.

اگر تقیه قبیح است، نه می‌تواند از ناحیه خداوند جواز صادر شود و نه مجوز تقیه از ناحیه خداوند تشریح شود، و نه می‌تواند توسط مسلمین بعنوان یک رویه اتخاذ شود.

این اشکال از اشکالاتی است که چندان جدید نیست. فخر رازی متعرض این اشکال شده،^۱ و همچنین ابن تیمیه.^۲ دیگران هم آن را مطرح کرده‌اند. در دوران معاصر هم، آلوسی متعرض این اشکال شده^۳ که تقیه را به نوعی با کذب یکی دانسته‌اند. آنوقت در پاسخ به اینکه در برخی موارد خود قرآن تجویز کرده تقیه را، می‌گویند این صرفاً تقیه از کفار است و آنهم در صورتی که مسئله اکراه در میان باشد و إلا قبیح دارد و نمی‌توان به آن متوسل شد. پس عمده اشکال این است که تقیه یک نوع دروغ گویی است و این مسلماً نمی‌تواند مشروع باشد.

پاسخ اشکال اول

پاسخ این اشکال عمدتاً خدشه‌ای است که در کبری وجود دارد. کبرای این استدلال این است که کذب قبیح است. مشکل این است که قبیح کذب ذاتی نیست، بلکه اقتضایی است؛ معنای اقتضایی بودن قبیح کذب، این است که در کذب اقتضاء قبیح هست «ما لم یعنون بعنوان آخر». یعنی یک مانعی در برابر این اقتضاء قرار نگیرد یا عنوان دیگری بر آن عارض نشود. اگر در موردی نجات جان یک انسان متوقف بر کذب باشد، این مسلماً بعنوان ثانوی دیگر قبیح ندارد بلکه رجحان دارد و حتی در برخی موارد لازم است، مثلاً زمانی که نجات جان یک نبی متوقف بر کذب باشد، این کذب نه تنها راجح، بلکه لازم و واجب است؛ از این موارد زیاد است. حتی ما در مکاسب بحثی دادیم بعنوان مسوغات کذب. البته این دو عنوان کلی است ولی ده‌ها مصداق می‌شود برایش ذکر کرد.

سوال:

استاد: مصداق مهم نیست. مهم این است که کذب در برخی موارد جایز شمرده شده و این حاکی از اقتضایی بودن قبحش است و إلا اگر قبحش ذاتی بود، «الذاتی لا ینقلب عما هو علیه».

۱. المحصل ص ۱۸۲.

۲. منهاج السنة النبویه ج ۱ ص ۶۸.

۳. روح المعانی ج ۳ ص ۱۶۴.

سوال:

استاد: نه اگر هم بگوئیم این قبیح است ولی یک اهم پیش آمده و عنوان دیگری عارض شده، این معنایش این است که این قبیح دیگر اقتضائش به حد فعلیت نرسیده که حرام باشد.

سوال:

استاد: خیر، آنجا آنوقت در مسوغش هم اشکال است، آنجا اگر بتواند توریه کند و بداند که می‌تواند این کار را کند، آنجا در اصل تجویزش هم بحث است. ببینید اصل مسئله این است که چه ما کذب را قبیح بدانیم و بگوئیم در عین قبیح مرتکب این قبیح می‌شود بخاطر یک اهم و چه بگوئیم در تراحم قبحش از بین می‌رود، دیگر قبیح نیست. البته حق این است که قبیح نیست در هنگام تراحم.

در هر صورت این کبری مخدوش است که کذب قبیح است، چون یا قبیحی است که قبیح آن در اثر عروض عنوان ثانوی و عارضی از بین می‌رود، اگر قبحش هم از بین نرود، دیگر حرمت ندارد. این هم که می‌گویند کذب قبیح است، یعنی قبیحی است که بخاطر قبحش متصف به حرمت می‌شود، ولی اینجا اثر بر این ارتکاب قبیح مترتب نمی‌شود، عمده در پاسخ به اشکال اول این را باید بگوئیم.

البته همانطور که شما گفتید، خود صغری هم چه بسا محل تأمل است. اینکه بگوئیم تقیه مصداق کذب است، این را هم نمی‌توانیم بالجمله و بالاطلاق ادعا کرد. چه بسا در برخی از موارد، اساساً تقیه مصداق کذب هم نیست. مثل آنجا که عملاً همراهی می‌کند نه قولاً.

سوال:

استاد: کذب یعنی خبر غیر مطابق با واقع. اگر اینطور معنا کنیم حتماً التفات و قصد در آن مهم است، ما در خواب حرف‌هایی می‌زنیم که به آن التفات نداریم.

سوال:

استاد: اعتقاد وجود دارد و در کذب هم همین است، کذب نفس اظهار زبانی است چون تحقق کذب در دایره فعل مشکل است، علت اینکه گفتیم همه جا مصداق کذب نیست شاید این باشد، مهم نیست حق باشد یا نا حق، مهم این است که در هر دو این خصوصیت است که بر خلاف اعتقاد سخن می‌گوید. البته ما گفتیم که منظورمان هر اعتقادی نیست، اعتقادی مورد نظر است که اعتقاد حق و مطابق با واقع است و فرض هم همین است.

سوال:

استاد: بعضی از کذب‌ها تقیه نیستند و بعضی تقیه هستند، منافقی که بر خلاف اعتقاد خود حرف می‌زند، دروغ می‌گوید ولی تقیه نیست، چون اعتقاد حق در اینجا مهم است، منظور ما از مطابق با واقع، واقع نفس الامر نیست، یعنی مطابق با آنچه که حجت است.

اشکال دوم: تقیه مصداق نفاق

اشکال دوم که بر وزان اشکال اول است، این است که تقیه نفاق است. و نفاق هم تقبیح شده، بنابراین نه شارع می‌تواند ترغیب به نفاق کند و نه پیروان پیامبر و امت پیامبر و اهل بیت می‌توانند روش منافقانه داشته باشد، چون می‌دانیم که این منهی عنه است و در این تردیدی نیست.

اینجا هم می‌توان این بیان را در قالب یک قیاس قرار دارد. یعنی بگوییم تقیه عبارت است از موافقت ظاهری و مخالفت قلبی. معنای تقیه این است. تقیه یعنی اینکه انسان ظاهراً با کسی یا گروهی همراهی کند در حالی که قلباً به آن اعتقاد ندارد. کبرایش این است که عدم تطابق ظاهر و باطن نفاق است، نتیجه‌اش این است که تقیه نفاق است. و در قبح نفاق هم که تردیدی نیست، آیات و روایات بطور قطع دلالت بر قبح نفاق می‌کند، بنابراین تقیه بعنوان اینکه مصداق نفاق است، قبیح است و پسندیده نیست. این از جمله اشکالاتی است که در کلمات ابن تیمیه^۱ مطرح شده و دیگران هم به تبع او مطرح کرده‌اند.

پاسخ اشکال دوم

پاسخ این اشکال با توجه به آنچه که قبلاً گفتیم معلوم است. ما گفتیم در بعضی از تعاریف برای تقیه به نحوی معنا شده که شامل نفاق هم می‌شود لذا گفتیم این تعریف مانع نیست؛ چون در تعریف آنها این نکته که این اعتقاد باطل باشد یا حق مورد التفات قرار نگرفته بود. نفس اظهار قولی و فعلی و بر خلاف اعتقاد قلبی، اعم از اینکه اعتقاد قلبی حق باشد یا باطل، تقیه نیست ما گفتیم قید حق بودن عقیده در موضوع تقیه مدخلیت دارد. ما نمی‌گوییم تقیه عبارت است از هر نوع همراهی کردن بر خلاف عقیده، اگر این باشد شامل نفاق هم می‌شود. بلکه در تقیه این خصوصیت وجود دارد که آن امری را که کتمان می‌کند و اظهار نمی‌کند حق است و آن ظاهر باطل است. این به زعم خودش با ظاهر باطل بر خلاف عقیده حق همراهی می‌کند. لذا به نظر می‌رسد که اساساً موضوع تقیه با موضوع نفاق جدا است و اینگونه نیست که هر کسی هر عقیده‌ای که دارد، بر خلافتش با کسی اظهار همراهی کند، تقیه باشد.

سوال:

استاد: اتفاقاً اهل سنت در بسیاری موارد به این عمل می‌کنند. بله اگر بگویند تقیه صرفاً در مقابل کفار است، این می‌شود نفاق.

سوال:

استاد: مسئله این است که مبنای عمل آنها چگونه است، عمل آنها طیف وسیعی دارد، اینگونه نیست که یک عقیده و یک طیف داشته باشند، این مسئله بنابر مبانی آنها بصورت جدا جدا باید بررسی شود. بعضی که به اصل این همراهی عقیده ندارد که خارجند. اگر مثلاً گفتیم آنها به تقیه عقیده ندارد، این به این معنا نیست که راه دیگری برای همکاری نباشد، راه‌های دیگری وجود دارد.

۱. منهاج السنة النبویه ج ۱ ص ۱۵۹.

سوال:

استاد: منظور از حق که ما می‌گوییم، یعنی اعتقاد مطابق با واقعی که ما برایش حجت داریم. یعنی اعتقادی که برخاسته از حجت و ناشی از حجت است. ما از این زاویه می‌گوییم که این تقیه است. لذا ما می‌گوییم کسی که عقیده باطل دارد، در عقیده باطل اگر همراهی کند، این می‌شود نفاق. ولی اگر از مخالفین کسی همراهی می‌کند در یک موضوعی مانند شرکت در نماز جماعت، این از دید او تقیه است، چون او می‌گوید که نماز یا وضو به این شکل صحیح نیست؛ ولی مسئله این است که این اعتقاد بر اساس حجتی است که آن‌ها دارند، لذا اگر ما از زاویه دید آن‌ها نگاه کنیم، این نفاق محسوب نمی‌شود.

آن‌ها هم بر اساس حجت عمل می‌کنند و ما فعلاً داریم در باب تقیه حرف می‌زنیم، یعنی ما بعنوان یک گروه از مسلمین نسبت به کفار و مخالفین و کسانی که هم عقیده با ما هستند، این تقیه را مشروع می‌دانیم. در مورد هم‌کیش و هم‌مذهب، اگر در یک امری تقیه می‌کنی و می‌دانی این شخص عقیده‌اش خلاف این است و اگر شما بر خلاف عقیده این شخص سخن بگویی ضررهایی برای شما دارد. این برای شما صدق تقیه می‌کند و می‌توانیم بگوییم که شما متقی هستی و این عمل شما مشروعیت دارد. اما اگر او هم از شما تقیه کند، در واقع او دارد به اعتقاد خودش که حق و حجت برای او است، بر خلاف عقیده‌اش همراهی ظاهری با شما می‌کند. من این را می‌توانم بگویم این نفاق است، پس اگر اینطور باشد هرکسی نسبت به خودش می‌تواند بگوید «هذه تقیه» و همه رفتارهای دیگران را هم نفاق بداند. حق لزوماً در اصول دین نیست بلکه در فروع فقهی و حتی در یک موضوع اجتماعی هم معنا پیدا می‌کند. اگر بنده فتوایی بدهم و بگویم چون این حق است ولی من اظهار نمی‌کنم به فلان دلیل، این می‌شود تقیه. اما آن آقا که دارد یک فتوایی می‌دهد که اظهار نمی‌کند، و به عقیده من باطل است، پس آن می‌شود نفاق؟

سوال:

استاد: همین ملاک و میزان در آنجا هم وجود دارد، ما حق را تفسیر نکردیم. مثلاً عقیده کسی این است که این بت خداست، و به زبان بگوید که «الله ربی» این نفاق است، برای اینکه آن اعتقاد اساساً مخدوش است.

یک وقت ما می‌گوییم که به مشروعیت تقیه قائل هستیم، اینطور می‌آییم همراهی‌ها و اظهار عقیده‌ها چه قولی و چه فعلی را توجیه می‌کنیم. یکوقت می‌گوییم آنها بر چه اساس این رفتار را می‌کنند؟ به هر نحوی آنها رفتار کنند تاثیری در بحث ما ندارد، به هر دلیل که آنها این کار را میکنند اسم کار آنها را تقیه بگذارید، یا چیز دیگر مهم نیست. این یک بحث غیر ضروری است که آنها در چه قالبی این رفتار را توجیه می‌کنند؟ ممکن است عنوان تقیه بر آن صدق نکند، به حسب ظاهر، اما عدم صدق عنوان تقیه لزوماً این نیست که نفاق باشد. چون گاه منحصر در این دو نیست که اگر تقیه را قبول نداشتند بگوییم نفاق است، خیر، عناوین و مبانی دیگری برای این امور وجود دارد که عمده‌اش مصلحت‌آهم دین و جامعه اسلامی در برابر کفار است. یعنی راه زیاد است و اینطور نیست که بگوییم چون آن‌ها تقیه را قبول ندارند، پس منافق‌اند. خیر، آن‌ها طبق مبنای خودشان برای رفتارهایشان توجیه دارند و این منحصر در نفاق نیست که ما بگوییم پس این‌ها دارند نفاق به خرج می‌دهد.

سوال:

استاد: جمع کثیری از این‌ها تشریح می‌کنند که تقیه در غیر کفار مشروع نیست. بر فرض که ما این را هم درست کنیم، مسئله این است که این‌ها در غیر مواجهه با کفار اصلاً تقیه را مشروع نمی‌دانند؛ این مانع هم هست.

بحث جلسه آینده

توضیح و بررسی اشکال سوم.

«والحمد لله رب العالمین»